



دکتر مهدی پیرهام

انسان + اراده = ∞

انسان - اراده = .

گفت : آن یارگزو گشت سردار بلند
عیبش آن بود که اسرار هوایدا میکرد

(حافظ)

انسان و اراده‌اش

ناگهان فهمیده است دارد بدست خود ، خود را نابود میکند و میخواهد از نیروی اراده خود کمک گیرد و با مرگ مبارزه برخیزد ولی در کمال یأس و ناامیدی و ناامیدی خود را در نوشتن کشته است و برغم خواست خود باید دست بسته بمرگ تسلیم شود .

زای داد از آن وقتی که انسان احساس کند دیگر آفریننده و خلاق نیست . این همان حالتی است که بر آن نام مرگ نهاده‌اند و انسان فنی (اجملا یعنی انسانی که خداوندگاری ماشین را قبول کرده‌است) آنرا پدید آورده است .

در اکتاف عالم کم و بیش هوا آلوده است - آب آلوده است - خاک آلوده است ، ولی اینهمه آلودگی جای کوچکترین تگرانی برای انسان باقی نمیگذارد ، اگر انسان اراده خود را مخدوش و مسلوب نمی‌یافت و آنرا فرمان خود داشت و مبارزه برمیخواست - اگر چنین بود بهسولت بر تمام آلودگیها در کوتاهترین مدت چیره میشد و تیائی پیراسته از پاشتیها برای خودش میساخت ، ولی افسوس که انسان عصر تکنوترونیک یعنی عصری که تکنولوژی با الکترونیک پیوند خورده روز بروز دایره اراده خود را تنگتر میکند و دارد یکسره تسلیم بلاشرط «ماشین» یعنی مصنوع بی‌رحم و بی‌تفاوت دستهای خود میگردد و دیگر توان مبارزه نخواهد داشت .

تسلیم شدن آدمی بآنچه خود ساخته و سرفروا آوردن به آن در حد پرستی تازگی ندارد - از اول خلقت چنین میکرده است - می‌ساخته ، می‌پرستیده و سپس می‌شکسته است و باز بازی را از سر می‌گرفته .
- اما در آخرین بار به محصول «اندیشه» خود تسلیم محض شد و در

درین زمان که بشریت به دو گروه گرسنه و عقب مانده و سیر و پیش افتاده تقسیم شده است ماشینهای حسابگر (کامپیوتر) استثنائی تکنولوژی ماساچوست (M-I-T) بنا بر مفروضاتی که باشگاه رم برای آنها فرستاده است اعلام داشته‌اند که ظرف ۱۰۰ سال آینده هر دو گروه گرسنه و سیر محکوم بمرگند منتهی یکی از فشار «محرومیت» و دیگری از فرط «مسمومیت» اما بخلاف این نظر متفکران بشر دوست که اراده خود را محفوظ نگاه داشته و بتسلیم آنرا تقویض نکرده‌اند معتقدند بشریت محکوم بغنا نیست و اگر مجریان کاپیتالیزم و سوسیالیزم ، دو سیستم حاکم بر جوامع بشری به تغییر نهادهای کهنه خود دست زنند و فرهنگ حقیقی در فرایند رشد و توسعه جای اصلی خود را باز یابند و خلاقیت و آفرینندگی جانشین اسارت و بندگی ماشینی گردد و «هنر» بجای «سوز» هدف و قبله انسان فنی (Cybernantherope) قرار گیرد انسان همچنان میلیونها سال دیگر بزندگی خود ادامه خواهد داد و هوای مسموم و آب و خاک آلوده او را از پای در نخواهد آورد و اوست که هوا و آب و خاک را تصفیه خواهد نمود - بدیهی است درین طرح نو انسان فنی میمیرد و انسان متعالی قدم بمرصه حیات میگذارد - ولی آیا بخاطر شما نمیگذرد ، اگر انسانهایی برای این تغییر و استحاله و بازپس گرفتن اراده انسان از ماشین بهمیجاهده برخیزند ، انسان فنی و مقتدر امروز بر سر آنها همان خواهد آورد که انسانهای متحجر قرون وسطی بر سر امثال حسین بن منصور حلاج و برنو (Bruno) و گالیله آوردند ؟ و آیا برحق بودن همیشه ملازمه با مرگ دارد ؟

- انسان سرعتی عجیب دارد خود را خلع قوام میکند و تمام نیروی خود را دانسته و ندانسته بماشین منتقل مینماید - اکنون زمانی فرارسیده که

کمال سخاوت آنچه از توانایی در وجود خود داشت عاشقانه بخداوندگار خود منتقل کرد و سرنوشت خویش را در کف یا کفایت او نهاد و رندانه خود را کنار کشید و در برج عاج تقدیر در انتظار عنایات الهی نشست - امید به آخرت و زندگی جاوید هر دلهره واضطرابی را درین جهان از وی دور کرد .

اما اکنون دور جدیدی آغاز کرده است و آنچه از قدرت و توان خود درگاه بخداوند خویش صمیمانه انتقال داده بود در کمال بی‌شرمی و وقاحت پس گرفته و همه را یکسره به مصنوع دست پرورده خود منتقل کرده و باز بهمان صورت اول تسلیم بلاشرط شده و فرمانبری و اطاعت را بادلهره واضطراب آغاز کرده است، منتهی این مصنوع شیر با آن خداوندگار سلیم به نسبت ارزش دست و اندیشه بایکدیگر تفاوت و فاصله بسیار دارند - آن روزی که انسان «اراده» خود را با اراده خدای آسمانی درهم آمیخت ، خداوند رؤوف که منبع خیر و برکت بود برای تجلی اراده بشر مانع و رادعی ایجاد نمیکرد چون خود صاحب اراده بود و انسان اندیشمند بوقوع اراده خود را بجای او به نفع بشریت اعمال میکرد ، اما این خداوندگار نوین در هیچ مورد به اراده انسان جای تجلی نمیدهد چون خود موجودی بی اراده است و کورکورانه به پیش می رود و انسان را بدنبال می کشد - و انگیزی فرمانبری و اطاعت از خدای نامرئی نه فقط زیان بخش نبود ، بلکه زیبا و دل انگیز مینمود و حاصلش آرامش ، برادری ، قناعت و ایثار بود و قرنهای آسودگی و بی‌خبری نصیب کرد و زیباترین جلوه اندیشه آدمی را پدید آورد که در خلال اشعار لطیف عرفانی نمونه‌های بدیع آنرا میتوان دید و خوشبختانه ادبیات ما مملو و مشحون ازین نعمات دل انگیز و روح افزاست .

اما فرمانبری و اطاعت ازین خدای مرئی و موجود دست پرورده کریمه‌المنظر که فاقد هر نوع احساس است و جای هیچگونه پندار لطیف در اندیشه نمیکندارد و بجای نغمه‌های عاشقانه نغیر دود آلود و مسموم کننده اش چشم و گوش را آزار می‌دهد نه فقط جلوه‌ای از کمال و زیبایی عرضه نمیدارد بلکه یکسره تیرگی و ضلالت است و سقوط بنوع آدم را با وقاحت و تفاوت اعلام میدارد و حاصل پرستش او تا امروز جز جنگ و افزون طلبی و تفرقه بینداری در سودای سود و سرمایه چیز دیگری نبوده است - جنجال عظیمی بر پا گردید و تمام مردمی که اطاعت و فرمانبری این خدای مرئی را گردن نهاده‌اند و تسلیم بلاشرط شده‌اند چنان درهم آویخته‌اند و چنان یکدیگر را بی‌غما می‌زنند و طبیعت را بیرحمانه زیر و زبر و قطعه قطعه میکنند که در اندیشه صحرائی محشر و غوغای قیامت مجسم میشود و عجیب اینکه روی اینهمه ناروا و بی‌فکری و قتل و غارت و حرص و طمع لعابی شیرین از مدیریت ، برنامه‌ریزی ، آینده‌نگری و بررسی و طراز (چک اندلانس) اقتصادی کشیده‌اند و با شعبده و ترفند یک مشت مفلوک سرمایه باخته را چنان غارت میکنند که آتیلا و چنگیز و تیمور و اسکندر روسپید شده‌اند و طوری باسلحه علم بهیغما می‌آیند که بی‌غما به بدبخت گمان میبرد این اوست که دارد آنها را بی‌غما می‌کشد و ازین بی‌فکری و بی‌تفکرانه است و همینکه کلاه از سرش ریوندند و آسمان کبود را چون کلاهی سترک بر او عرضه نمودند بشادی و بشکن آواز سرمی‌دهد که خلق‌اله ببینید آسمان کلاه من است و راستی هم می‌پندارد که آسمان کلاهی بزرگ وارزنده است .
عین این بی‌خبری و بی‌فکری را بشکلی دیگر انسان تسلیم بشیبت الهی احساس میکرد با این تفاوت که وقتی از او تنها کلاهش را می‌خواستند او آنرا عاشقانه بیای حریف می‌انداخت و بشادی می‌سرود : چه غم ز بی‌کهی آسمان کلاه من است - و در مقام دلدادگی رقص کنان بانگ بر میداشت که از سر و دستار کدام را بیای حریف اندازم و ازین ایثار سر مست و شیدا پای کوبی میکرد و راست هم میگفت - در هر دو حال کلاه ورده و اجمالاً سر از دست حریف بدر می‌رود اما در یکی رضایت و اشتیاق و عشق انگیزه است و در دیگری جبر و زور و قریب - در یکی خنده از اعماق دل بلند می‌شود و نمایشگر رضایت و لذت درون است و در دیگری خنده بر لب می‌آید اما بانقشی از تأسف و افسوس که در واقع همان قیاسوختگی است و لذتی نمونه لذت برهنه خوشحالان که در عین حال با جبر و زور هم توأم شده باشد .

انسان فنی بانفی عوالم متافیزیک سعی دارد خداوند نوین را مثل همان خدای آسمانی در همجا حاضر و ناظر نماید بهمین مناسبت در اقصی نقاط عالم ماشین و ایخه جهنمی آنرا حضور داده و در استقرار و پرستش آن سعی بلیغ میکند - ولی فاجعه اول و بلای عظیم ازینجا آغاز میشود که پس از آفریدن خدای بی‌احساس و فاقد اراده و انکار خداوندگار رؤوف و صاحب اراده، انسان

فنی عمالاراده خود را نفی میکند و نیروی آفرینندگی را در خود می‌کشد و دیگر نمیتواند راهی بجز راه انتخابی خداوندگار خود طی کند و قوای مختلف خود را یکی پس از دیگری از خود سلب میکند و بخدای تو خاسته تفویض مینماید .

ماشین يك روز فقط وسیله حمل و نقل بود اما امروز انسان باماشین می‌بیند ، باماشین می‌شود باماشین راه می‌رود و بالاخره باماشین فکر میکند و محاسبه‌های دقیقی انجام میدهد که دیگر انجام آن بامعز دست او امکان پذیر نیست - باماشین به تحقیق و تتبع می‌پردازد و ظرف چند ساعت خلاصه عقائد و عصاره چندین هزار کتاب را بیرون می‌کشد یعنی کاری که در یک عمر بزرگت انجام میشود - اعمالی که بالاجبار و لاعلاج باید صورت گیرد دیگر در توان معز دست او نیست فی‌المثل وقتی روسها اولین طیاره جاسوسی آمریکا را فرود آوردند رها کردن موشکی که دقیقاً بان اصامت کرد باماشینهای محاسبه و معز های الکترونیکی انجام گرفت و بعد ها سنجیدند که چنین محاسبه‌ای اگر قرار باشد بدست و معز انسان صورت گیرد شش نفر محاسب قوی بدست ۱۴ سال لازم است تا حساب کنند که چه موقع موشک رها شود و البته معلوم است که درین مدت طیاره امریکائی نه فقط از آسمان شوروی خارج شده بود بلکه از رده طیارات قابل استفاده آمریکا هم بیرون رفته بود - حالا خوب تعقل کنید، انسانی که قدرت چشم دست و پا و معز خود را به مصنوع خود تفویض کرده آیا چنین انسانی میتواند اراده آزاد و کامل داشته باشد ؟ و آیا قادر است که خود را از سیطره ماشین خلاص کند ؟ جواب منفی است و کاملاً هم صحیح می‌باشد - کمی بیشتر توضیح میدهم تا با اهمیت موضوع واقف شوید که چگونه بامشون ماشین را از حوزه تصمیم خود کنار گذاشت و شخصاً تصمیم گرفت - دنیا را در نظر آورید که به قاره‌ها و سپس به ممالک تقسیم شده است و ممالک سیستمهای مختلف حکومتی دارند که از اینان دویستم در اکثریت است یکی کاپیتالیسم و دیگری سوسیالیسم - سرمایه‌داری و ضد سرمایه‌داری - این دو با هم کار آشکارا و گاه بطور نهانی در مبارزه‌اند - سرمایه‌داری همچنانکه از اصل بی‌دست سرمایه و فرزند خلف آن «سود» احترام میکندارد ، البته قوانینی هم وجود دارد که سود را عادلانه تعیین مینماید - حالا اجرای آن ممکن یا ناممکن است به بحث ما مربوط نمیشود - اما سوسیالیسم بعکس سود را بکلی نفی میکند و آنرا ام‌الصاد میداند که بحقیقت آنهم کاری نداریم . بحث بر سر نتیجه مبارزه این دویستم است .

دنیای سرمایه‌داری روز بروز سرمایه‌گرایی را در کفاف عالم توسعه میدهد و با سود حاصله از آن برای جوامع خود رفاه و آسایش تحصیل میکند منتهی این سود را افراد و موسسات اول بدست می‌آورند و بعد دولت بصورت مالیات مقداری از آنرا میگیرد - دنیای سوسیالیستی افرایش سرمایه‌گرایی نمی‌نماید و دولتها سعی در مهار سرمایه‌گرایی میکنند و سود حاصل از آنرا با رفاه برای تمام مردم تقسیم میکنند و آسایش مردم میگیرند - این را هم باید دانست که برای بهره‌وری از سرمایه در ممالک سرمایه‌داری افراد آزادی عمل دارند ، لاجرم افراد و موسسات برای برتن سود بیشتر راههای سهلتری پیدا میکنند و اختراع ماشین روز اول بهمین منظور بوده پس روز بروز در تکمیلش کوشیده‌اند و آنی چون خدای که نعمت سود را بآنها در حد بالا ارزانی داشته می‌پرستند - از طرف دیگر چون ممالک سوسیالیستی در حال رقابت باممالک سرمایه‌داری هستند لاعلاج اینها هم برای جبران عقب افتادگی در تکمیل ماشین سعی مینمایند و بودجه‌ای عظیم برای این منظور اختصاص داده‌اند - نتیجه آنکه هر دو گروه ماشین را عمیقاً گرامی میدارند منتهی در این بزرگداشت ترس یکی از دیگری عامل اصلی و اولی میباشد چون هر کدام از آن روی برگردانند بی تردید مبارزه را باخته‌اند و بدیهی است هیچکدام میل ندارد صحنه را به نفع طرف دیگر خالی کند - این راهم پهلوی خود داشته باشید که مضحکترین حرفهای دنیا همین تزهیزستی مسالمت‌آمیز است که فقط در حد تراکت سیاسی قابل عنوان است و گرنه عملاً بهیچ وجه مفید فایده واقع نخواهد شد چون بعضی غفلت ، همسایه قوی با اظهار یک سلسله اعتراضات نامعقول در یک طرف عالمین همسایه ضعیف را ضمیمه خود می‌کند ، دیگر فرق نمیکند که جزء مستعمرات پیدا و ناپیدای کاپیتالیستها باشد یا در کنار اقمار سوسیالیستها قرار گیرد - ایست که هیچیک ازین دو گروه افسون این تر عوام فریبانه نمیشوند دست از تکمیل ماشین اعم از جنگی و غیر جنگی برنمیدارند .

ملاحظه می‌کنید که ماشین از یکطرف عامل بالارزنده «سود» و وسیله

تهاجم دردنیای سرمایه‌داری است و از طرف دیگر بزرگترین وسیله دفاع و ادامه حیات دنیای سوسیالیستی میباشد - پس هیچیک از دو طرف از ترس یکدیگر دست از برتنی اجباری این خدای مرئی برنخواهند داشت - اما دنیای سرمایه‌داری چون سود را محور تمام فعالیت‌های خود قرار داده آنرا با بهترین طعمها درآمیخته و پدعاهای افراد خود نهاده است و عظیمترین ماشینهای جنگی را هم مدافع و فراهم آورنده بازارهای آن نموده است ، لاجرم افراد از جان و دل در نگهداری و تکمیل ماشین می‌کوشند و روز بروز بر تعداد آن می‌افزایند - طبیعی است افزایش ماشین بصورت وسایل نقلیه و کارخانه ها هوا و آب و خاک را آلوده مینماید - و فاجعه دوم از همین جا آغاز میشود که دیگر آلودگی در مقام مقایسه با طعم دل‌فریب و نشئه‌آور سود و مظاهر مسحورکننده‌اش یکی اهمیت خود را از دست میدهد و انسان فنی درست مثل یک نفر معتاد به هروئین بهیچ وجه در بند سلامت خود نیست ، آنچه مطمح نظر اوست همان ماده سییدرتنگ جهنی است و بس - انسان فنی جز سود بهیچ چیز دیگری نمی‌اندیشد و از هر نوع ماشین مخربی که راه تحصیل سود را تسهیل و هموار کند او برای وصول به هدف بهره خواهد گرفت و بدیهی است کسی که سلامت خود را فراموش کرد سلامت دیگر همتو عان خود را بطریق اولی فراموش مینماید - اینست که مسأله آلودگی و یلشتی آب و هوا و خاک اصلا مطمح نظر قرار نمیگیرد همچنانکه تا حال هم جدا بیماریزه با آن پرداخته‌اند و زورمندان جهان هیچوقت آنرا در دستور جدی روز قرار نداده‌اند .

اما دنیای سوسیالیستی بظاهر معتاد بسود نیست ، اعتیاد او اعتیاد قوی‌تریست او حاکمیت ولو «حاکمیت محدود» را نشه‌خیز احساس میکند و همه کوششهای خود را در تکمیل ماشینین بنام دفاع در مقابل تهاجم امپریالیستی توجیه نموده است ، ولی اکنون خواست قدیمی و نهایی او شکوفا گردیده و باستاند تر هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و تحکیم مبانی صلح جهانی طوری بدنیای سرمایه‌داری پیوند خورده که اعتیاد حریف به او سرایت کرده هم‌زیستی مسالمت‌آمیز به اعتیاد سوجدویانه فتنه‌انگیزی بدل شده و جهان خطری عظیم پدید آورده است که دنیا بخصوم اروپا را وحشت فرار گرفته و اکنون در هلسینکی پایتخت فنلاند حضرات در جستجوی راهی برای تبدیل همین وحشت بچاره‌جویی نشسته‌اند - با انصاف قضاوت کنید - آیا خاموشی دوا بر قدرت سوسیالیست بهنگام بیماریان وحشت‌زای جنوب شرقی آسیا را بهیچ چیز میتوان توجیه و تعبیر کرد بجز کرختی نشئه‌آلود معنادی که اگر دنیا را آب‌برد او را خواب می‌برد ؟ و آیا بازرگانی سودآور و معاملات کلان در خون این دوا بر قدرت همان نشئه‌جهنی هروئین را پدید نیاورده است که هرچه در پیش چشمشان بگذرد گویی لگدشته و خون گرمی که از یکسر صدها جوان بی‌گناه هر روز بر خاک ریخته میشود برای آنها چون ریش آب نیم گرم دوشی نیست که نه فقط اعتیادشان را تحریک و تهییج نمیکند بلکه آرامشی عمیق هم بپسندند و آنان را برای خوابی طولانی‌تر آماده میکند ؟

ولی این خوابهای مصنوعی و با بهتر بگویم خرگوشی بعضی اوقات ناگهان آشفته میشود و رندانی از قبیل حسین هیکل مدرالاهام آفتاب را می‌براند و سئوالاتی میکند و جوابهایی می‌شود که وقتی انسان در این بازیگوشی میشود چیزی نمی‌ماند که از نیروی «اراده» خود یاری بگیرد و یک جفت شاخ ظرف کوچک که مزاج اقران و همسران هم نباشد بریشانی خود برویاند و برود در سلک اغتام و احشام و عمری بابی‌خبری و آرامش بگذرانند - تعجب نفرمائید - نیروی اراده آنچنان خلاق و صاحب قدرت است که چنین عملی از آن بعید نیست و توان چنین معجزه‌ای دارد چون معجزه چیزی جز بروز اراده انسان آزاده کامل نیست و کسی بآن دست می‌زند که بر غرائز خود غلبه کرده باشد و باید آنرا عرض کنم که این جانب متأسفانه در صد پرورش اراده خود تا این حد بر نیامده‌ام و صاحب چنین کرامتی بهیچ وجه نبوده و نیستم - خلاصه اینکه هیکل به چنین دعوت شده و وقتی به پکن وارد میشود میفهمد که موبوتو رئیس دولت کنگوی سابق بلژیک هم از جمله مدعوین است - روز بعد پیشکار موبوتو از هیکل تقاضای مصاحبه‌ای با ارباب خود می‌کند و هیکل در محظور میماند که باین معرید سبیل‌چی که هنوز پوست پلنگ برشانه خود آویزان می‌کند و لومومبای آزادمنش قهرمان را سر به نیست کرده و روی‌خانه محقر او قصر خورنق برافراشته و یکی از سه‌چار متمول بزرگ دنیاست چه دارد بگوید و چه میتواند بشنود ، بالاخره بمصاحبه تن می‌دهد و گفتگو در اطراف

مسائل روز که سرانجام به واقع‌بینی ایشان و ترقیبات چشمگیر کنگو ختم میشود بعمل می‌آید ولی آنچه جالب و آموزنده است گفتگو با موبوتو نیست ، گفتگو با جوتن لای نخست‌وزیر چین است که همان شاخ کدایی را بریشانی سبز میکند . اجمالا اینکه هیکل پس از یک ساله سؤال و جوابهای رندانه ، خیلی با تراکت از جوتن لای سؤال میکند که با وجود احترامی که به لومومبای دارید و یکی از دانشگاه‌های خود را هم بنام او کرده‌اید بطور حاضر بدعوت موبوتو قائل او شده‌اید و آیا این ژست «دهن‌کچی به نهضت چپ‌گرایان جهان نیست؟ جوتن لای پامتانت سیاسی خاص خودش ، آرام و شمرده بدون اینکه تناقض موضوع او را آشفته و ناراحت کرده باشد در جواب میگوید : ما باین موضوع کاملاً وقوف داریم ولی ما اکنون در راه ایجاد رابطه سیاسی با دنیا هستیم و در سیاست این مسائل مطرح نیست و کنگو اولین کشور آفریقایست که چین را برسمیت شناخته و دعوت موبوتو هم به همین دلیل است .

- جواب را خوب سبک سنگین میکنید ؟ دستی به پیشانی خود می‌کشید که ملاحظه فرمائید چیزی بر آن روئیده است یا نه ؟ بعد از شنیدن این اظهار نظر شما مسائل سیاسی جهان چگونه مینگرید ؟ آیا خود را از رویای شیرینی بیدار شده نمی‌بینید ؟ چه رابطه‌ای بین این نظر و آن سکوت ملیح نشئه‌آلود بهنگام بیماریهای مرگ‌زای ویتنام می‌بینید ؟ - این جاست که انسان به نقطه انتحار می‌رسد و بجای اناک خون از دیدگان بیرون می‌ریزد و وقتی می‌بیند یک مشت جوان دلیر بی‌بالک در نهایت حمیمیت و ایثار با فسون ایدئولوژی کتابت شده و بعمل در تیانمه مثل برگ خزان در اکتاف عالم فرو می‌ریزند و با خون اینها بزرگترین قراردادهای بازرگانی نوشته میشود و درود و بیاهای تسلیت و تهنیت با هم یک‌جا فرستاده میگردد .

- بطور شما میتوانی این واقعیات غم‌انگیز را با آنها بگوئید و به این اوقاتی وسازش کاری مهم نگرید ؟ راستی که عمر دویست‌درین روزگار ! - عظمت خدای مرئی را ملاحظه مینمائید ؟ می‌بینید این دو گروه متخاصم بطور بلفظ ماشین درهم‌آمیخته و متحابه شده‌اند و ماشین بطور قبله‌گاه هر دو گردیده و مسأله آلودگی هوا و آب و خاک بطور منتفی شده است و اراده آدمی بطور از اختیار او بیرون رفته و در اختیار ماشین قرار گرفته است ، او ندارد میسر و ولی قادر نیست یکی از این کارخانه‌ها را متوقف کند چون توقف همان میزان سود و تهاجم پائین آمدن همان و قدرت حریف افزایش یافتن همان و دردم ضمیمه مستعمرات یا قمار شدن همان !

- اینست محکومیت غم‌انگیز انسان این عصر که مرگ را بچشم می‌بیند و داروی شفابخش را میدانند ولی اراده‌ای که آنرا بردارد و بکار برد در وی نیست - اراده او فلیج گردیده و تا حد صفر تنزل کرده است .

- انسانی که حیثیت حقیقی او را حسین بن منصور حلاج اعلام داشت امروز در حکم بیچاره و بیچاره ماشین حسابگر (کامپیوتر) درآمده و برده‌ای است که از سلطه آزان اینچنین قوی‌تر کرده است : برده ابزار و آلت جاندار است همچنانکه ابزار و آلت برده بی‌جان . و آنچه در میانه نیست اراده است که حیثیت آدمی بر آن استوار می‌باشد - انسان فنی که امروز بصورت آلت و ابزار ماشین درآمده فرمان و حکم ماشین برایش وحی منزل است و اخیراً حکمی دریافت کرده که محتوای آن او را بو حشت انداخته و خیال میکند نقش او عنقریب در صحنه آفرینش خاتمه یافته است و باید فاتحه خود را بخواند و مرگ را پذیرا گردد و حال آنکه انسان غیر فنی (Anthrope) که اراده او بفرمان ماشین نیست برای نجات او و خود از مهلکه‌ایکه پیاشده قدم‌ها کرده و بیماریزه برخاسته است و در وهله اول صریحاً اعلام نموده نقش آدمی در دستگاه آفرینش خاتمه نیافته و میلیونها سال دیگر فرصت زندگی برای بنی نوع آدم باقی است بشرطی که انسان فنی فرمان حیات را رها کند و در اختیار او گذارد .

و اما حکمی که منطوق و محتوای آن انسان فنی را بو حشت انداخته صادر از ماشینهای حسابگر موسسه (M-I-T) می‌باشد که در مقدمه شهادی بان اشاره نمودم و شرح اجمالی آنچه اتفاق افتاده برای ما که داریم با اشتیاق و حمله ماشین را در تمام شئون زندگی خود وارد میکنیم ضروری است تا آگاه گردیم که اگر فرمان در دست انسان فنی قرار گیرد بازده کار آن همچنانکه برای دنیای مترقی صفر بوده برای ما هم صفر خواهد بود .

ولی ما متأسفانه مشغول پرورش انسان فنی هستیم - پرورش سستی بقیه در صفحه ۶۳

خود را فراموش کرده‌ایم - پرورش ملا که هم‌تراز انسان فنی است مطرح نظر فرهنگ ما نبوده است و اصولاً ملا شدن بنا بر مثل مشهور «ملا شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل» کار آسانی بوده و مشکل همان پرورش آدم بمعنی کلمه بوده است و بزرگان ما در آن مکتب پرورش می‌یافتند - ولی امروز ما کاری نمیکنیم که مترقیان کردند و اکنون پشیمانند - ما دست به پرورش ملا زده‌ایم همچنان که مترقیان تا امروز خیال میکردند آدم پرورش میدهند و بعد معلوم شد که خیر «آدمک» تربیت میکردند و انسان فنی در حقیقت آدمکی است که فاقد روح انسانی است ما هم سالها بعد میفهمیم که باید آدم تربیت میکردیم ولی متأسفانه ملا پرورش داده‌ایم و ای کاش این کار عیب را میشد از هم‌اکنون تعطیل کرد و طرحی نو در انداخت - من بارها این نکته را در نوشته‌هایم با نحاء مختلف یاد آور شده‌ام که امثال ما ممالک در آستانه ترقی که دور عقب افتادگی را داریم به‌آخر می‌رسانیم هر مزیبی نداشته باشیم این مزیت را داریم که میتوانیم هزینه تجربه و آزمایش را به‌دراختیار داشته باشیم و آزمایشهای موفق و ناموفق ممالک مترقی را فراوان در اختیار داریم و میتوانیم برایگان آزمایشهای مقرون به توفیق را بکار بندیم ولی نمیدانم چه اصراری است که همان تجربه‌هایی را عمل مینمائیم که موفق نبوده است و مترقیان گاهی از نیمه راه برگشته‌اند و ما همچنان برای اشتباه آنها می‌رویم تا خدا چه خواهد - ما امروز در ابتدای راه هستیم و خیلی سهولت میتوانیم تغییر مسیر دهیم و از پرورش «ملا» انصراف پیدا کنیم و در کار پرورش «آدم» صرف سعی کنیم ولی کیست آن دریا دلی که قدم بعرضه گذارد؟ - دنیای مترقی دارد بر میگردد و ما همچنان دو اسبه به پیش میتازیم! - - - - - و اما شرح حکم قطعی ماشینهای حسابگر موسسه (M-I-T) - توضیح آنکه در سال ۱۹۶۸ سی نفر از شخصیت‌های علمی و اقتصادی و صنعتی دنیای مترقی در یک تشکیل جمعی دادند تا درباره مسائل حال و آینده بشریت به بحث غیر رسمی بشینند - عده آنها اکنون به هفته‌ها نفر رسیده و عده‌ای از جامعه شاسان و دانشمندان دیگر هم با آنها پیوسته‌اند و به عنوان نخستین گام با ارسال مفروضاتی به موسسه فنی ماساچوست (M-I-T) که مجهز به ماشینهای عظیم الکترونیکی حسابگر است باین موسسه ماموریت داده‌اند که تحول قابل پیش‌بینی وضع جهان بویژه مسائل ناشی از رشد اقتصادی جهانی را بررسی نماید - نتیجه نهایی این ماموریت این بود که هر نوع چشم‌اندازی بر اساس رشد و توسعه فعلی جهان به فاجعه می‌انجامد یعنی اگر جهان بر همین آهنگ فعلی برسد و توسعه اقتصادی ادامه دهد نابودی بشریت حتمی است -

دانشمندان باشگاه رم پنج پدیده را باین شرح ۱ - ازدیاد جمعیت ۲ - تولید صنعتی ۳ - تولید کشاورزی ۴ - آلودگی‌هایی که این جمعیت از تولیدات صنعتی و کشاورزی بوجود می‌آورد - ۵ - استفاده این جمعیت از منابع و ذخائر طبیعت بدون اینکه برای جبران استفاده خود فکری بکنند - در نظر گرفته‌اند و مفروضاتی که تاثیر متقابل این پدیده‌ها را در یکدیگر نشان میدهد جمع‌آوری کرده و بیش از صد معادله که منحنی‌های مختلف آنها نشان دهنده تاثیر متقابل آنها در یکدیگر است به ماشینهای الکترونیکی داده‌اند و ماشینها سرانجام اعلام داشته‌اند که رشد و توسعه با آهنگ سریع فعلی منتهی به فاجعه هم‌انگیز فقر و مسمومیت و بالاخره فزای بشریت میشوند - انسان‌های فنی ازین اعلام بو حشت افتاده‌اند اما دانشمندان باشگاه رم اظهار داشته‌اند که ما میخواهیم این حقیقت روشن شود که باید تغییری در جهان بوجود آید و بدانیم که این زمین بیچاره ما در مجموع چه چیز میتواند بما بدهد و بعد درباره چگونگی استفاده بهتر از منابع آن فکری نمائیم و راهی برای کنار گذاشتن اختلافات و کشمکشهای خود بیندیشیم و در نهادها و دیگر معیارهای فعلی جهان تجدید نظر بعمل آوریم - چنانچه فردای نزدیک که جمعیت کره زمین دو برابر شد و جامعه بشریت شکننده‌تر و پیچیده‌تر گردید و رشد و توسعه با همین آهنگ سریع ادامه یافت متأسفانه این ماشینهای حسابگر و وسائل فنی دیگر همچنان مورد احتیاج خواهد بود - اما اگر بشر به جوهر انسانیت وقوف یافت و بی‌عدالتی تخفیف پیدا کرد و جهان دارای مردمی بهتر از مردم امروز شد، شاید برای ارشاد خود نیاز کمتری برانگیزی این ماشینهای حسابگر داشته باشم خلاصه یا باید تعالی کامل اخلاقی پیدا نمائیم یا باین زندگی موریانه‌ای ادامه دهیم - اما امیدواریم که کیفیت انسانی ما در حد خوردن و زندگی موریانه‌ای نباشد و رفاه مادی بالاترین هدف و خواسته‌های

ما را تشکیل ندهد

این اظهار نظر دانشمندان باشگاه رم درست عکس نظر انسان فنی است که این اعلام ماشین را وحی منزل میدانند و خود را برای مرگ آماده میکنند - اینها معتقدند که بشر باید در آهنگ رشد فعلی تغییر دهد و سایر نهادهای فعلی را هم متحول نماید و این تغییر و تحول صورت نمیگیرد مگر اینکه انسان دید و برداشتی نسبت بزندگی تغییر کند و این تغییر فقط در سایه فرهنگی بعمل می‌آید که «آدم» پرورش دهد و از ساختن انسان فنی و ملا که سرعت دارد افزایش مییابد جلوگیری شود -

اما جواب ماشین غلط نیست چون جوابی است متناسب آنچه بخورد او داده‌اند - خوراک ماشین یعنی مفروضاتی که باو داده شده مبتنی بر حفظ وضع موجود جهان سرمایه‌داری است و افزایش روزافزون جمعیت - لاجرم در وضعی که بشریت بدو گره گزسته و سیر تقسیم شده و جمعیت هم اتصالاً رو با افزایش می‌رود محکومیت اینان بمرگ حتمی است منتهی یکی از فشار «مسمومیت» و دیگری از فرط «مسمومیت» که این مسمومیت یا ناشی از هوا و آب و خاک آلوده است یا اقراط در خوردن نامتناسب - بیرحال آنچه درین میان حتمی است فزای بشریت است -

اینچنین زنجاری را نمیشود نشنیده گرفت بخصوص که اوضاع و احوال کنونی بخوبی نشان میدهد که انسان فنی روز بروز بیشتر بسوی زندگی بر نظم و خالی از عواطف موریانه پیش می‌رود - زندگی سراسر نظم و کار و تولید مثل موریانه قابل مطالعه و دقت است - بر جامعه موریانه بقول مترلینگ سوسالیزم خشکی حکومت دارد و هر موریانه بر حسب وظیفه‌ای که بعهده دارد از نعمات جامعه بهره‌مند میگردد و سطح دانش بقدری بالاست که موریانه موفق به مجزا کردن «ژن» یعنی واحد شیمیایی عامل توارث شده است کاری که بشر بتازگی مرحله مقدماتی آنرا طی میکند بدین معنی که موجود دلخواه خود را متولد میکند - فی‌البدل اگر جامعه احتیاج به افراد سپاهی دارد فوری ملکه موریانه‌ها سپاهی حاضمه میشود و صدها موریانه درشت و مجهز با سلاح دفاعی متولد مینماید و نیاز جامعه خود را برطرف میکند و چنانچه جامعه بکارگر احتیاج داشت فوری ملکه بکارگر فعال حاضمه میگردد و هزاران موریانه کارگر متولد میکند و این عمل مجزا کردن ژن که برای موریانه عملی عامی است برای انسان تا چهار پنج سال قبل از معضلات بوده و حالا هم هست - وقتی انسان در نهایت سباهات به کره ماه فرود آمد هم زمان با این حادثه بزرگ حادثه بزرگتری در یکی از آزمایشگاه‌های دانشگاه هاروارد بوقوع پیوست و دو محقق جوان بنام جوناتان بکویت و جیمز شاپیرو موفق به مجزا کردن ژن شدند و بدین ترتیب راه را برای عمل خیرت‌آور تولد انسان دلخواه هموار نمودند - اما این دو محقق بزرگ بمحض اعلام کشف خود که خود را «افلاک» اعلام نمودند که کشف آنها برای بشریت آنقدر که ریاضی‌آور است متأسفانه سودآور نیست زیرا بشر امروز (منظورشان همان انسان فنی است) که سیستم سرمایه‌داری او را در حکم آلات و ابزار ماشین در آورده است، بشر را باین کشف استفاده ساختن انسان اقتصادی (Homo-Economicus) خواهد کرد که هدفی جز تحصیل سود و نفع مادی نخواهد داشت - خوب دقت میفرمائید که حقد نظر این دو دانشمند با نظر دانشمندان باشگاه رم شباهت دارد - در واقع زندگی انسان اقتصادی و زندگی در ظلمت موریانه فرق محسوسی باهم ندارد چون وقتی انسان مجبور شد تمام قوای خود را بمشین تقویض کند و بکلی نیروی بینایی و شنوایی و بویایی خود را از دست بدهد و حاجات خود را بوسیله امواج الکترومغناطیس بیان دارد و توسط همان امواج هم جواب بشنود و لامسه بجای چشم و گوش و زبان کار کند زندگی او با زندگی موریانه که در ظلمت محض میگذراند فرق چندانی نخواهد داشت - باتصور چنین زندگی نکبت‌باری است که دانشمندان باشگاه رم امید خود را به کیفیت انسانی بسته و زندگی موریانه‌ای و کمی او را مطرود دانسته‌اند و یقین دارند که بالاخره حیثیت انسانی روزی بمبارزه برخورد خواهد خاست همچنانکه بمحض انتشار نظر ماشینهای موسسه (M-I-T) سیل اعتراض بلند شد و اولین دانشمندی که در جهت مخالف این نظریه اظهار نظر کرد گونار میردال استاد عالم‌مقام کرسی اقتصاد در دانشگاه استکهلم بود که در مقاله‌ای جامع و مستدل این نظریه را بکلی بی‌اساس خواند و برایش ارزش علمی قائل نشد چون مفروضاتی که بخورد این ماشین داده بودند بنظر او اغلب

مضر نیست بلکه مفید هم هست چون چنین فرهنگی عامل بزرگ باز دارنده « سود » است و سود محور تمام فعالیت‌های اوست و چیزی که مانعی در راه آن پدید آورد یقیناً مفید نخواهد بود و همان بهتر که متوقف بماند - بر اثر این توقف اینهمه مصائب پدید آمده و جنگ و خیانت و حرص و طمع آتقدر بالا گرفته که بشریت باستانه فنا کشانده شده است و دارد در غرقاب کثافت و دود و ابخره نابود میشود - فقدان این عامل اصلی موجبات تفویض بلاشرط انسان فنی باشین را تسهیل کرده و « اراده » او را که تنها وسیله اتصال انسان به ابدیت و آفرینندگی است از او سلب کرده و موجودی که بالقوه با ابدیت پیوند دارد بالفعل تا حد صفر تنزل داده است .

اکنون زمانی فرارسیده که باید پرومته از زنجیر رها شود و اراده انسان باو باز گردد و انسان آزادمنش در صدد این رهایی ابر آمده ولی انسان فنی با اینکه در لب دره مرگ ایستاده طوری درخشش سود چشمان او را خیره کرده که نه صلابت انسان آزادمنش را میشوند و نه موقعیت خود را می‌بیند اما ضرورت زمان بالاخره او را بخود خواهد آورد و این صلا را خواهد شنید .

احتمالاً باید بدانیم که این فرهنگ مفسر حیات آدمی است و هر انسانی ضرورتی که آترا بیاموزد - بهمان میزان که زندگی آموز است مرگ آموز نیز می‌باشد و انسان را از اشتباه همیشه زیستن و تنها خوشبخت بودن بدون اینکه دیگران را در این خوشبختی سهیم نماید خارج میکند و درین عصر که وسائل ارتباط جمعی نقش عمده برعهده دارد این فرهنگ خواهد توانست که ارتباط معنوی جوامع بشری را حفظ نماید و درد بنی نوع انسان را نه فقط با ارقام و اعداد مبتلایان نشان خواهد داد بلکه موجب خواهد شد که مردم سالم و برومند بسداوای مردم ناخوش و دردمند برخیزند .

تصور نشود که این فرهنگ ، فرهنگ روایی و تعلق بمدینه فائسده (Utopie) دارد ، بهیچ وجه واقعیتی است پذیرفتنی که انسان در دو راه مرگ و زندگی دچار به انتخاب آن دارد - فرمان حیات خواه ناخواه باید از دست « آدمک » بیرون رود و بدست « آدم » سپرده شود - این يك ضرورت است

مشكوك و نامطمئن بوده است ، بطور مثال میزان رشد جمعیت که عامل اصلی قلمداد شده است - از عوامل دیگر تبعیت نمی‌کند و همین عدم تبعیت تقریباً تمام نتایج را بهم می‌ریزد - همچنین در میزگرد دانشمندان جوان یونسکو به پنج معیار اساسی باشگاه رم حمله شدید شده است و معیارهای دیگری چون جنگ ، تجارت اسلحه ، استعمار و نقش امپریالیسم که هم‌اکنون در جهان منشاء بحرانهای بزرگ میباشد و در آینده نیز خواهند بود یادآور گردیده که بکلی در مفروضات ارسالی باشگاه رم جای خالی داشته‌اند و همین نواقص نظر انستیتوی تکنولوژی ماساچوست را کاملاً غیر عملی نموده و منعکس کننده واقعیت نشان نمی‌دهد - این دانشمندان جوان مانند گونارمیردال انفجار جمعیت را که در مفروضات باشگاه رم علت اصلی بحران در آینده قلمداد شده بکلی رد میکنند و علت اصلی را تفوق تکنولوژی که خود ناشی از ماهیت سیستمهای اقتصادی و سیاسی موجود در جهان میباشد میدانند و سایر علمای اقتصاد و دانشمندان جامعه‌شناس هم در همین زمینه اعتراضات خود را ایراد کرده‌اند و تقریباً همه بالاتفاق هم عقیده‌اند که تا تهدادهای فعلی دو سیستم سرمایه‌داری و سوسیالیسم تغییر ننماید و انسان فنی بی‌اراده مبدل به انسان آگاه و صاحب اراده نگردد بشریت همچنان در تهدید نابودی و زوالست - و این تبدیل و تحول صورت پذیر نخواهد بود مگر اینکه فرهنگ از کمیت به کیفیت بگراید و برای تحقق این گرایش در وهله اول باید آهنگ سریع رشد و توسعه کاهش پذیرد و فرضی پدید آید تا آهنگ رشد فرهنگ کیفیتی و آهنگ رشد تکنولوژی باهم متوازن گردد که در غیر این صورت هر اقدامی بلا اثر و فاقد ارزش است .

انسان فنی امروز نه فقط روز بروز از بنی نوع خود فاصله می‌گیرد و نا آشنا میشود بلکه با خویشتن و محیط خود نیز بکلی بیگانه میگردد - این از خود بیگانگی (Aliénation) و بی‌خبری از همنوع و گسستن از خانواده بشری و پیوستن و یکی شدن با اجزاء و آلات ماشین او را بکلی فاقد شخصیت و اراده کرده است و دارد یکسره تسلیم بلاشرط مخلوق خود میشود ، اما این تسلیم با آن تسلیمی که انسان عاشقانه بخواریدگار خود گردید و حاصلش آرامش و آسایش و از خود گذشتگی و اظهار بود تفاوت از زمین تا آسمان دارد - حالا ببینید وقتی در چنان حالت تسلیم و امن وامالی که بشر هیچ دغدغه و اضطرابی نداشت فریاد حسین بن منصور حلاج بلند میشود و آدمی را صلا میدهد که این وامان به پیشزی نمی‌ارزد ، اگر انسان آفریننده و آزاد نباشد ، بدیهی است درین زمان که عقاب جور بر سر آدمی بال گرفته و ترس و دلهره سراپای او را فرا گرفته نهیبی بس تکان دهنده تر از صلابت منصور حلاج باید برانسان فنی زده شود تا بخود آید و شان و مرتبت خود را باز یابد و بمبارزه برانگیخته شود - و راستی بعید بنظر نمی‌آید موجودی که بمدد اندیشه فیاض خود سقف فلک را شکافته و در گرم خیال انگیز راه فرود آمده نتواند طرحی نو دراندازد و خویشتن را از اظهارات مصنوع و مخلوق خود برهاند ! - بیشک این طرح را انسان آزادمنش (Anthrope) به کمال خواهد رسانید و اکنون خطوط اصلی آترا ترسیم کرده‌ام

- اندیشه آدمی عظمتی در حد عظمت جهان دارد و چنین عظمتی امکان ندارد با این حقارت تسلیم نظرات پدیده‌ای بی‌جان گردد و بهوالت فئالی بشریت را بپذیرد - هم‌اکنون کلید رمز را یافته و دانسته است که « علم » گناهی ندارد و « تکنولوژی » بی‌تقصیر است و رشد و توسعه که جلوه‌ای از تکامل اندیشه است ممکن نیست بازدهش فئالی آدمی باشد - رشد و توسعه کنونی بعلتی که توضیح خواهم داد متوازن نیست و باید بمدد اندیشه متوازن گردد و گرنه مانند انسانی که بینی و گوش و دست او رشد سریع کرده باشد ولی گردن و پهنای سینه و پای او متوقف مانده باشد موجودی زشت جلوه میکند - رشد نامتوازن هم زشت است و پروزات آن کریه و نامتناسب - رشد و توسعه‌ای که بدست انسان فنی صورت گرفته متوازن نیست - در فرایند این رشد و توسعه فرهنگ تقریباً متوقف مانده و همطراز تکنولوژی رشد نکرده است - منظور از فرهنگ توسعه مراکز علمی و عدد دانشمندان و تکمیل وسائل آموزشی سمعی و بصری نیست ، این توسعه ملموس و کمی است ، آنچه از فرهنگ که منظور نظر است و متوقف مانده فرهنگ کیفیتی است یعنی آن فرهنگی که « آدم » می‌پرورد نه « ملا » .

- انسان فنی پیش خود گمان کرده که نه فقط توقف این فرهنگ

صندل کاسپین



برای آقایان و جوانان

قیمت ۲۲۰-۲۵۰-۲۸۰ ریال

در تمام فروشگاههای کفش پی

کفش پی



بدنیا
در سا
استعد
کونی
فیلیم
بود
سال
one
داشت
فرانسه
۱۹۶۸